

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در جواب سوم بود از مناقشه این که آیه شریفه تعذیب فقط دلالت بر نفی فعلیت
عذاب دارد و نفی فعلیت عذاب ملازمه با نفی استحقاق ندارد و آن چه که مورد نظر
اصولی است نفی استحقاق هست نه مجرد نفی فعلیت عذاب.

خب جواب سوم از این مناقشه این بود که چون این جمله دلالت می‌کند بر عدم شأنت
که «ما کثا معذبین» یعنی شأن ما نیست عذاب کننده باشیم قبل از ایصال احکام و این
مفاد ملازمه دارد با عدم استحقاق چون اگر استحقاق باشد خلاف شأن نیست. پس این
که می‌گوید شأن ما نیست قهراً دلالت می‌کند بر عدم استحقاق. خب این بعضی مناقشات
داشتیم راجع به این که بیان شد.

مناقشه دوم:

مناقشه دوم این است که این منشأ عدم شأنت یکی از امور ثلاثه است. ممکن است
منشأ عدم شأنت منافات این عمل یعنی تعذیب قبل ایصال الاحکام با عدل الهی باشد.
چون با عدل خدا سازگار نیست و این ظلم هست قبل ایصال الاحکام عذاب کردن فلذا
می‌فرماید شأن ما نیست.

احتمال دوم و منشأ دوم رحمت واسعه الهیه است که چون ما رحمان رحیم هستیم از این
جهت با شأن ما سازگار نیست ولو این که خلاف عدل هم نباشد و ظلم نباشد.

و سوم این که عدم شأنت در اثر این باشد که خودش جلّ و اعلیٰ خودش التزام به عفو و
مغفرت در این صورت داده «کتب علی نفسه الرحمة» لازم نیست ولی کتب علی. این را
اختیار فرموده. چون «کتب علی نفسه الرحمة» بعد از این کتابت و این التزام به نفس
می‌گوید از شأن ما نیست که مخالفت با «ما کتبناه علی نفسنا» بکنیم.

احتمال چهارم هم البته هست که دیگه در مقابل این‌ها نیست بلکه مجموعه این‌ها باشد.
هم مخالف با شأن ما نیست چون هم با عدالت سازگار نیست هم با رحمت واسعه ما
سازگار نیست و هم کتبنا علی نفسنا.

خب از این سه احتمال اگر نفی تعذیب و نفی شأنت براساس امر اول باشد که چون با
عدالت ما سازگار نیست این به دلالت بر نفی استحقاق می‌کند چون اگر استحقاق باشد
منافات با عدالت ندارد پس این که می‌گوید در شأن ما نیست، با عدالت ما سازگار نیست
این باید کاشف باشد از این که استحقاق نیست.

و اما بنابر دو و سه نه. رحمت واسعه منافات با استحقاق ندارد که مرحوم امام رضوان الله علیه در انوار الهدایة ایشان می‌فرمایند اگر براساس رحمت واسعه باشد دلالت نمی‌کند. اگر براساس عدالت باشد دلالت می‌کند اما براساس رحمت واسعه نه، دلالت ندارد. حالا من این جور از کلام ایشان به ذهنم آمده حالا مراجعه هم بفرمایید و اگر براساس امر سوم باشد که چون کتب علی نفسه. خب این هم دلالت بر عدم استحقاق نمی‌کند اتفاقاً با این که استحقاق بوده اما براساس رحمت «کتب علی نفسه الرحمة» آن هم دلالت نمی‌کند. که این سومی هم بعض اجله معاصرین در کتاب المحکم‌شان دارند که اگر براساس این باشد این هم دلالت نمی‌کند و چون در این جا مبین نیست که این عدم شأنت لوفرصناه و بگویم بله... از اشکال اول رفع ید کنیم بگویم جمله دلالت بر عدم شأنت دارد اما معلوم نیست منشأ این عدم شأنت چیه. منشأ عدم شأنت منافات با عدالت است، منافات با رحمت واسعه است، یا منافات با کتب علی نفسه الرحمة است. چون مشخص نیست پس قهراً دلالت نمی‌کند بر عدم استحقاق.

سؤال: حاج آقا این کتب اگر چیز باشد می‌توانیم بگویم که استحقاق را از خودش سلب کرده. خود خدا از خودش استحقاق را سلب کرده به نحو عملی نه به نحو ظاهری.

جواب: یعنی چی؟

سؤال: یعنی آمده....

جواب: یعنی طبق استحقاق عمل نمی‌کند، نه استحقاق نیست.

سؤال: ...

جواب: ببینید ...

سؤال: چون اگر عمل کند دیگه به مکتوب خودش عمل نکرده.

جواب: خب پس از این جهت. پس استحقاق سر جای خودش هست.

سؤال: عملاً استحقاق را ...

جواب: عملاً نه. عملاً استحقاق سر جای خودش هست اگر انجام بدهد خلف وعده کرده، خلف آن چیزی که التزام به نفس داده، نه این که استحقاق ندارد آن عبد عاصی. عبد عاصی استحقاق دارد اما خدای متعال چون کتب علی نفسه الرحمة خب عذابش نمی‌کند، قطع داریم عذاب نمی‌فرماید بعد از این که فرموده. اما این به خاطر این است که آن عاصی استحقاق ندارد، آن مرتکب استحقاق ندارد، آن تارک استحقاق ندارد؟ نه.

سؤال: برگشت به خلاف عدل هست دیگه.

جواب: چی؟

سؤال: خلاف عدلش می‌شود دیگه چون خلف وعده می‌کند. خلف وعده هم که خلاف عدلش هست.

جواب: بله. ببینید این خلط نباید باشد. بله چون فرموده، خلف وعده خودش بخواد بکند

از جهت فعل خودش خلاف عدالت می‌شود نه از جهت این که او استحقاق ندارد. به او ظلم نفرموده اگر عقابش بفرماید. خودش کار قبیحی از حیث دیگری انجام داده که فرموده نمی‌کنم چرا داری انجام می‌دهی، اما نسبت به او باز ظلم نیست. نسبت به او یقیناً فی محله. این جا هم استحقاق یعنی وقوع فی محله نه این که یعنی حق دارد که اگر به او ندادند حقش را ضایع کردند که ...

سؤال: آن هم استحقاق ندارد چون به امید این که خدا بر خودش این رحمت را نوشته آمده این عمل کرده...

جواب: نه، چون عقل او گفت که استحقاق سر جای خودش هست. بله می‌داند حتماً عقاب نمی‌کند ولی می‌داند استحقاقش سر جای خودش هست.

سؤال: اگر ... رحمت باشد آن وقت به این وعده خودمان عمل نکنیم...

جواب: چرا استحقاق را دارد چون فرض این است که ملازمه نبود. بنابراین می‌داند با این کار دارد اسائه ادب نمی‌کند نسبت به مولی، می‌داند دارد بی‌احترامی به مولی می‌کند اما می‌داند این مولی بنا گذاشته که عقاب نکند. حالا وقتی می‌داند او بنا گذاشته عقاب نکند که باعث نمی‌شود که آن اسائه ادب نباشد، آن استحقاق پیدا نکند. می‌گوید چرا من مستحق هستم اما آن بنا گذاشته که عقاب نفرماید.

سؤال: حاج آقا ممکن است که طرف مقابل برگردد بگوید که حتی نبیعت رسولاً ... قبل از ایصال احکام تعذیب کردن منافات با عقل دارد ... قبل ایصال احکام مولی بیاید عبدش را تعذیب کند بگوید تو چرا حکم من را اتیان نکردی، این ظلم است. این خلاف عدل الهی است. خلاف عدل مولی است و لذا دو امر بعدی، این که «کتب علی نفسه الرحمة» و این‌ها شاید ناظر به مراحل بعد هست حالا ما هستیم و آیه. اگر از آیه مفهومش استفاده کردیم که قبل ایصال احکام خدا عذاب نمی‌کند این به خاطر این که قبل ایصال احکام ... دلیلش را هم واقف است که قبل ایصال احکام ... ظلم است، خلاف عدل است. این یک مطلب عقلایی است اصلاً. دلیلش با خودش هست.

جواب: بله، عرض می‌کنم به این که ... حالا حرف‌هایی که می‌زنیم شاید از آن جواب شما هم استفاده بشود.

عرض می‌کنم به این که تارةً ما قائل به قاعده قبح عقاب بلا بیان هستیم و تارةً نه، می‌گوییم قاعده قبح عقاب بلا بیان لا اصل له بلکه حق الطاعه‌ای هستیم. اگر حق الطاعه‌ای باشیم در این موارد اصلاً احتمال اول وجود ندارد و اشکال دیگه تثبیت تثبیت می‌شود و این راه راه باطلی خواهد بود. چون اگر حق الطاعه‌ای شدیم خب استحقاق سر جایش هست، این وظیفه عبد بوده که با احتمال تکلیف باید انجام می‌داده احتمال تکلیف را. و بنابراین عذاب کردن قبل از ایصال احکام منافات با عدل الهی بنابر مسلک حق الطاعه ندارد. بنابراین اگر با شأن خدا نمی‌سازد حتماً باید علتش ثانی و ثالث باشد. و وقتی ثانی و ثالث شد گفتیم ثانی و ثالث اصلاً منافاتی با استحقاق ندارد. بنابراین کسی که مسلکش مسلک حق الطاعه هست می‌آید این جور اشکال می‌کند، نه به آن بیانی که گفتیم که مردد است پس بنابراین العالم لایدل علی الخاص بأحدی الدلالات الثلاث. نمی‌دانیم منشأ آن است یا آن است... پس مردد است بین اولی که دلالت بر عدم استحقاق می‌کند و دو و سه که دلالت نمی‌کند. نه، این اصلاً می‌گوید که نمی‌تواند منشأش

امر اول که خلاف عدالت باشد. چرا؟ برای این که در صورت احتمال تکلیف عقل حاکم است به این که اطاعت لازم است، اتیان لازم است و ترک لازم است بنابراین استحقاق سر جایش هست. ولی اگر قائل شدیم به مسلک قاعده قبح عقاب بلایان، اگر این را قائل شدیم خب بله این دیگه حتماً از این عدم شأنیت خواهد بود برای خدای متعال. صرف نظر از مسأله رحمت و مسأله «کتب علی نفسه الرحمة» شأنش نیست چون قبیح است. آن وقت دیگه اگر این جوری گفتیم استدلال به آیه شریفه یقع فی محله. چون خدا دارد می فرماید شأن ما نیست، اگر از اشکال اول غمض عین کنیم و بپذیریم آیه بر اصل نفی شأنیت دلالت دارد. آن وقت استدلال به آیه شریفه تمام می شود منتها دیگه برای کسی که بخواهد غص نظر از حکم عقل بکند نمی تواند استدلال بکند. برای کسی که حکم عقل را قبول دارد این هم می گوید خب معاضد حکم عقل است یا ارشاد به همان حکم عقل است. دیگه قهراً نمی شود چون از همان داریم استفاده می کنیم. یعنی از همان مسأله عقلی و قبح عقاب بلایان داریم استفاده می کنیم برای دلالت آیه. بنابراین یک دلیل مجزا و در قبال دلیل عقلی که اگر بگوییم دلیل عقلی هم نبود ما از آیه می فهمیدیم برائت داریم دیگه نمی شود.

بله مؤکد حکم عقل می تواند باشد، ارشاد به آن حکم عقل می تواند باشد و بنابراین به حسب تفسیر بله می توانیم آیه را این طوری معنا بکنیم وقتی قائل به آن مبنا هستیم بگوییم معنای آیه شریفه این است.

سؤال: فرق آن مؤکد با ارشاد چیه؟

جواب: یعنی وقتی ارشاد می کنند ارشاد اثرش تأکید هم هست. این است که ما دلگرم تر می شویم به فهم خودمان. خب پس بنابراین به حسب بحث تفسیری بله چون آن قاعده... اگر آن قاعده را به عنوان عقلی یا عقلایی قبول کردیم آیه شریفه ...

و اما اگر در بحث اصولی نمی توانیم بگوییم در قبال دلیل عقل ما این دلیل شرعی را داریم. این را نمی توانیم بگوییم. یعنی مثلاً مرحوم شهید صدر که قائل به حق الطاعة هست او نمی تواند به واسطه این آیه اثبات بکند چی را؟ به حسب واقع اگرچه ایشان توجه به این اشکال نداشتند ولی به حسب واقع دیگه نمی تواند این استدلال را بکند چون مردد می شود قهراً بین این سه احتمالی که گفتیم.

سؤال: ...

یعنی مردد نمی شود در نظر ایشان بلکه مسلماً احتمال دو سه هست.

سؤال: ایشان قاعده قبح عقاب بلایان عقلایی را قبول ندارد؟

جواب: چرا. یعنی نقل شده از ایشان که قاعده قبح عقاب بلایان....

سؤال: با ... تمام بشود دیگه. اگر عقلایی را قبول داشته باشد ...

جواب: خب آن عقلایی که خلاف چیز نمی شود. عقلایی عدم استحقاق نمی آورد، عقلایی است. باید شارع ردع نکرده باشد.

سؤال: ...

جواب: استحقاق است در حقیقت. آن روز هم عرض کردم این عبارتی که برای قاعده می‌گویند عبارت نارسایی است. قبح عقاب بلایان یعنی چون استحقاق ندارد، ظلم است نه این که فقط این جهتش. نه، ظلم است، این کار چون ظلم است. آن جا توضیح که داده می‌شود قاعده قبح عقاب بلایان می‌گوید این ظلم است.

سؤال: استاد ببخشید آیه الان به در حق الطاعه‌ای می‌خورد دیگه.

جواب: نمی‌خورد.

سؤال: قبح عقاب بلایان را که حکم عقلی‌اش را دارد، حق الطاعه‌ای باید بیاید توی دلیل نقلی به این آیه تمسک کند.

جواب: نمی‌تواند استدلال کند به این دلیل نقلی دیگه به همین اشکالی که گفتیم چون می‌گوید که... خدای متعال می‌فرماید شأن ما نیست. خب شأن شما نیست از باب عدالت نیست، چون اگر عقاب بکند خلاف عدالت نیست روی مسلک حق الطاعه پس از باب رحمت است یا از راه این است که التزام به نفس داده «کتب علی نفسه الرحمة» و گفتیم این دو تا نفی استحقاق را نمی‌کند.

سؤال: حاج آقا ببخشید چه اصراری دارید که حتماً نفی استحقاق یعنی حرف دیروز که فرمودید، پریروز، امام که فرمودند که همان نفی فعلیت که خدا نمی‌خواهد عقاب کند.

جواب: چون امام امام معصوم نبود حق اعتراض داشتیم و نپذیرفتیم. بله اگر امام معصوم فرموده بود خودمان را تخطئه می‌کردیم اما امام غیرمعصوم فرموده، مع کمال عظمت و دقت خب فرموده، ما عقل‌مان به این نمی‌رسد که بله اگر... به همان توضیحاتی که دادیم دیگه تکرار نکنیم آن‌ها را.

سؤال: ما با برائت... ما با اصول عملیه می‌خواهیم وقتی که تحیر پیدا کردیم یک چیزی را عمل کنیم که معذور باشیم شما باید این را هم از رفتاری که خداوند توی احکامی که داده باید به دست بیاورید. خدا خودش می‌آید می‌گوید حالا این عدم شأن چه رحمه باشد، چه عدلاً باشد خدا می‌گوید من این جا نمی‌خواهم عذاب کنم، نمی‌کنم یا با عدالت سازگار نیست، یا با رحمت سازگار نیست.

جواب: اگر مفادش این بود....

سؤال: هر کدامش هم باشد کفایت می‌کند.

جواب: نه کفایت نمی‌کند.

سؤال: چرا حاج آقا. خدا وقتی می‌گوید من عذاب نمی‌کنم، قانون می‌گذارد برای ما می‌گوید آقا من این جا عذاب نمی‌کنم.

جواب: قانون نگذاشته، گفته عذاب نمی‌کنم اما قانون گذاشته یعنی وجوب را سر جایش دارد.

سؤال: ما توی احکام بحث داریم که نمی‌دانیم الان مسأله چی هست.

جواب: بله نمی‌دانیم ولی احتمالش را می‌دهیم. احتمال می‌دهیم خدا این جا یک وجوبی داشته باشد.

سؤال: خب این احتمالش را خدا از بین برده با این آیه دیگه.

جواب: نه نه، از بین نبرده.

سؤال: چرا دیگه می‌گوید من عذاب نمی‌کنم. به فرضی هم که باشد من عذاب نمی‌کنم.

جواب: آهان به فرضی که باشد یعنی به فرض.....

سؤال: من عذاب نمی‌کنم. خب این عدم فعلیت هم کفایت می‌کند برای اجرای برائت. می‌گوید خدا این جور جاها رفتارش این است که من عذاب نمی‌کنم.

جواب: بله عذاب نمی‌کند. اما اسائه داریم...

سؤال: چه اصراری است که حتماً استحقاق باشد.

جواب: ببینید دیگه تکرار ماسبق می‌شود. حرف سر این بود که اگر استحقاق سر جایش هست، معنای استحقاق سر جایش هست یعنی حق مولویت مولی محفوظ است. الان حق طاعت دارد. ترخیص نداده فقط گفته عقاب نمی‌کنم. ترخیص در فعل نداده. این غیر از آن برائتی است که می‌گوید «کل شیء لک حلال»، آن دارد ترخیص می‌دهد. اما این جا ترخیص نداده فقط گفته عذاب نمی‌کنم. خب اگر شما می‌گویید گفته عذاب نمی‌کنم استحقاق را نفی نمی‌کند یعنی چی؟ یعنی من تکلیفم اگر کرد، اگر تکلیفی این جا باشد سر جایش محفوظ است. فعلیتش را دارد، تنجزش را دارد، من ترخیص در آن نمی‌دهم، حق مولویت هم دارم، وقتی حق مولویت او دارد یعنی شما اگر انجام بدهید و واقعاً تکلیف باشد اسائه به او کردی، هتک او کردی، بی‌احترامی به او کردی. اگر هم به حالت احتمال بگذارد تجری داری می‌کنی چون لعل این‌ها باشد. پس بنابراین وجود استحقاق معنای آن حق مولویت است، معنای آن این است که اگر باشد تنجز دارد، معنایش این است که اسائه و بی‌احترامی و همه این‌ها وجود دارد فقط عقاب نمی‌کند روی لطفی که دارد. خب انسان می‌گوید چی؟ انسان این جوری نیست که این جا عقل می‌گوید باید اطاعت بکنی. درسته عقاب نمی‌کند.

خب عقل ما این جوری می‌فهمد. حالا اگر شما بگویید بله امام فرموده و غیر امام هم فرمودند، عده‌ای از اعظم فرمودند که بله حالا ما فقط دنبال همین هستیم و این عامه ناس بیشتر دنبال همین هستند که عقاب نشوند. و بعضی‌ها هم که دیگه این جا خیلی قلم فرسایی کردند که این امیرالمؤمنین است که بله «لاخوفاً من عقابک و لاطمعاً فی جنتک» هست، دیگران که این جوری نیستند و این‌ها، نه، این مسأله این نیست که لاخوف... ماها آن مسأله امیرالمؤمنین این است که بالاتر از این حرف‌ها است چون «وجدتک اهلاً للعبادة» ما نمی‌گوییم ... ولی می‌گوییم باید اسائه به مولی نداشته باشید.

سؤال: این دیگه علم اخلاق است، این علم فقه است.

جواب: بله.

سؤال: می‌گویم مگر علم اخلاق است که اسائه به مولی مهم باشد، این علم فقه است.

جواب: این جا از آن جاهایی است که فقه پشتمان‌اش همان علم اخلاق است یعنی چرا باید اطاعت بکنیم، خب فرموده باشد. گفته صلّ، بفرماید، چرا باید اطاعتش بکنیم. خب این همان حرف‌هایی است که آن جا می‌زنیم دیگه. یا دفع ضرر محتمل است، یا شکر منعم است، یا چیزهای دیگه و چیزهای دیگه

سؤال: حاج آقا الان ما با این اصول مثلاً برائت بخواهیم ثابت کنیم آن جایی که اصلاً ...

جواب: برائت ثابت نمی‌شود فقط امن از عقاب ثابت می‌شود. آن هم فایده‌ای... آن هم یک کمی به درد می‌خورد اما به درد آن مقصد ...

سؤال: ... می‌دانیم خدا این کار را نمی‌کند ما حتماً می‌خواهیم با آن جور ثابت کنیم که خدا...

جواب: دیگه تکرار است. من غیر از این که گفتم دیگه بلد نیستم. شما همین که می‌فرمایید همین است. من دارم می‌گویم وقتی می‌گویید استحقاق دارد یعنی چی؟ یعنی حق مولویت او محفوظ است.

سؤال: ولی خدا گفته نمی‌کنم.

جواب: عذاب نمی‌کنم، نه حق مولویت ندارم، نه این جسارت به من نیست، چون تکلیفم سر جایش هست، برنداشتن آن را، اجازه هم ندارم انجام بدهید، ترخیص ندارم، فقط گفتم عقاب نمی‌کنم. پس بنابراین ترخیص نداده، یعنی حلال نفرموده، ترخیص نداده این از یک طرف، تکلیف سر جایش محفوظ است، تنجز هم دارد، همه چیز دارد چون اگر نباشد استحقاق نیست. تنجز هست...

سؤال: تنجز نیست.

جواب: تنجز هست.

سؤال: به ما نرسیده که.

جواب: شما خلف فرض دارید صحبت می‌کنید. نرسیده باشد، حرف سر این است که تکلیفی که نرسیده و محتمل است اول کلام است که آیا استحقاق در آن جا هست یا نیست؟ به آیه می‌خواهیم بگوییم استحقاق ... به آیه چی می‌خواهیم بگوییم؟ آیه نمی‌گوید استحقاق نیست، آیه می‌گوید فعلیت عذاب نیست. همین را می‌گوید آیه، ولی استحقاق هست. بله اگر شما قاعده قبح عقاب بلایانی بشوید استحقاق نیست. ولی مع الغض از قاعده داریم صحبت می‌کنیم، می‌خواهیم از خود آیه ببینیم می‌توانیم اثبات بکنیم یا نه.

خب این جواب چهارم. جواب چهارم از این مناقشه این است که فرمودند نفی تعذیب از طرف خدای متعال با حفظ تکلیف و جعل تکلیف مستلزم لغویت است. از یک طرف تکلیف می‌کنیم برای این که انجام بدهند، داعی بر تکلیف بعث و زجر است، انجام دادن در واجبات است، ترک در محرمات است، از آن طرف آن عامل مهمی که مردم را وادار می‌کند به امتثال و انجام یا ترک که عذاب باشد اخبار می‌کنید نیست. اخبار به نفی تعذیب نه خود نفی تعذیب واقعی. نه، آن منافات ندارد که روز قیامت عذاب نکند بدون این که به ما گفته باشد. اما اخبار به نفی تعذیب از طرف خود مقنن معنایش لغویت جعل آن قانون

است. مثل این که مجلس شورا مثلاً بگوید از چراغ قرمز نباید رد بشویم بعد بگوید اما اگر کسی رد شد هیچ مسؤولیتی، جریمه‌ای چیزی ندارد. خب این قانون لغو است، کی به آن عمل می‌کند.

آقای نائینی قدس سره فرموده نفی تعذیب ملازمه دارد با نفی حکم البته نفی حکم مقصود نفی‌ای است که سر از تعذیب در نیاورد. یعنی این که فعلیت نداشته باشد، یا ترخیصی در آن بالاخره داده باشد. همان جوری که ما جمع بین حکم واقعی و ظاهری می‌کنیم. خب و الا لغویت لازم می‌آید. پس بنابراین نفی تعذیب بدل بر عدم حکم. وقتی حکم نبود استحقاق هم نیست چون استحقاق مخالفت با حکم منجز است، با حکمی است که ترخیص در آن داده نشده باشد. پس مستقیماً ملازمه بین نفی تعذیب و نفی استحقاق نیست اما چون نفی تعذیب به خاطر لغویت یکشف عن عدم الحكم وقتی حکم نبود استحقاق سالبه به انتفاء موضوع می‌شود، موضوع ندارد استحقاق. این فرمایش محقق نائینی قدس سره.

خب بر این فرمایش وجوهی از مناقشاتی هست که خود محقق نائینی توجه داشته بعضی از این‌ها را طرح کرده و جواب داده.

یکی این که این منقوض است به آیه تکفیر که «إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ تُكْفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» (نساء/31) خب سیئات مگر امر ندارد، مگر نهی ندارد؟ از آن طرف خودش فرموده اگر از آن کبائر اجتناب بکنید من تکفیر می‌کنم، مجازات نمی‌کنم دیگه سیئات را. خب پس اخبار کرده از نفی تعذیب بر سیئات در صورت اجتناب از کبائر. خب یک کسی کبائر را انجام نمی‌دهد. کبائر هفت تا است، هفتاد است، هر چی علی اختلاف الفتاوا. می‌گوید ما این‌ها را می‌گذاریم کنار، این‌ها را انجام نمی‌دهم دیگه هرچی خواستم صغائر را انجام می‌دهم.

خب این خودش محل کلام است تفسیراً کلاماً که این چه جور می‌شود جمع کرد. آقای نائینی این جوری جواب داده؛ فرموده این آیاتی که آیات تکفیر از سیئات است این‌ها مدلولش این است که اگر کسی فی تمام عمره اجتناب از کبائر بکند او نکفر عنه سیئاته. و این مطلب موجب جرأت و موجب لغویت نمی‌شود چون چه کسی می‌تواند از خودش اطمینان داشته باشد و احراز داشته باشد که تا آخر عمرش مرتکب کبیره نمی‌شود. هواهای نفسانی... کی می‌داند این نفس اماره به سوء است، ممکن است شصت سال، چهل سال آدم را برای این که خدعه بر انسان وارد کند هی چی نمی‌کند، آن آخرهای کار یک مرتبه یک گناهی نعوذ بالله چیزی را انسان که کبیره هم هست مرتکب بشود. پس چون انسان اطمینان و یقین پیدا نمی‌کند به آن چه که در این جا فرموده شده است این باعث لغویت نمی‌شود. هی انسان دلش می‌لرزد می‌گوید درسته این سیئه است من هم تا حالا اجتناب کبائر کردم بحمدالله ولی چه می‌دانم بعد از این می‌کنم یا نه. و شرط بخشش این، این است که بعداً تا آخر عمرم نکنم. از این اشکال ایشان این جوری جواب داده. این یک جواب.

این جواب را خب بزرگانی پسندیدند منهم محقق داماد قدس سره این را پسندیده ولی یک جواب آخری هم ایشان اضافه فرموده و آن این است که ایشان فرموده اصلاً صغیره‌ها را نمی‌شناسیم. هیچ فقیهی نمی‌تواند قسم حضرت عباس بخورد که این صغیره است این کبیره است. بله حجت داریم ولی این باب باب حجت نیست. این یک امر واقعی است. بله حالا توی رساله عملیه به حسب یک ادله‌ای فتوا می‌دهند این‌هایی که مثلاً هفت

تا است، هفتاد تا است، این‌ها کبائر هستند اما این‌ها که قطع‌آور نیست، این‌ها ادله ظنیه است، پس بنابراین طبق این ادله گفته می‌شود این‌ها کبائر هستند، این‌ها صفائر هستند. بله برای کارهای فقهی و این‌ها، برای آن جاها نافع است که مثلاً بگویم یک بار انجام صغیره مثلاً باعث خروج از عدالت و ترتب احکام عادل نمی‌شود. اما آدم به کدام بگوید صغیره. همان که دارد انجام می‌دهد به اعتبار این که صغیره است شاید کبیره باشد. و همان که ما الان می‌گوییم کبیره است شاید صغیره باشد. و این یک مسأله واقعی است برای روز قیامت بنابراین ما نمی‌توانیم. این هم یک جواب.

حالا این قلت که پس این گفتن چه فایده‌ای دارد؟ اگر این چنین است و ما نمی‌شناسیم، راه قطع و علم نداریم چه فایده‌ای دارد؟

ایشان فرموده فایده‌اش این است که وقتی کسی یک گناهی را انجام داد که حالا به نظرش کبیره است خب احتمال صغیره بودن هم می‌دهد، این جور نیست که ناامید بشود می‌گوید ان شاء الله شاید هم صغیره باشد. پس راه بر ما مسدود نشده. برای این که حالت امید در نفوس همیشه باشد خدای متعال را هم فرموده که به قیامت این طور هست، حالا شفاعت هست، چی هست،... این که انسان یک وقت ناامید بالمره می‌شود دیگه این قدر یأس بر او چی می‌شود که دیگه حال هیچ عبادتی، هیچ کاری، هیچ چیزی را ندارد ولی اگر نه یک روزنه‌های امیدی وجود داشته باشد این روزنه‌های امید باعث می‌شود که انسان توانی پیدا نکند، پژمردگی بالمره پیدا نکند. این لعل برای این فرموده شده.

سؤال: حاج آقا توی کبائر هم چنین چیزی هست. یعنی قطعی هم کبیره باشد، انجام داده باشد نباید ناامید باشد.

جواب: بله درسته، یعنی این‌ها علل فراوانی خواسته خدای متعال برای امید درست کند. یکی شفاعت است، یکی آن جهت است، یکی هم همین است.

سؤال: با توبه یا بدون توبه؟

جواب: بله؟

سؤال: این گناهان صغیره‌ای که

جواب: بدون توبه، بله بدون توبه. اگر نگوییم که عدم توبه کبیره‌اش می‌کند و اصرار است. چون در اصرار بر صغیره که از کبائر است بحث هست که اصرار بر صغیره یعنی چی یعنی توبه از آن نکنی، یا نه، تکرار نکنی در انجام آن. بعضی‌ها گفتند نه. توبه نمی‌خواهد همین که تکرارش نکنی این صغیره است.

خب این فرمایش آقای داماد قدس سره در المحاضرات نقل کرده از ایشان.

سؤال: این فرمایش شما توبه توی آن بود.

جواب: نبود.

سؤال: ناامید نشود یک حالت پشیمانی است.

جواب: نه، ناامید از این که وارد بهشت بشود، مورد مغفرت الهی و ... ولی از این گناه

توبه نمی‌کند. از این گناهی که کرده توبه نمی‌کند. یعنی ندم برای او پیش نمی‌آید. یک کسی یک کاری را مثلاً این قدر برای او جالب است و نفس راغب به آن هست که دست از آن برنمی‌دارد. مثل تریاکی، می‌گوید من نمی‌توانم. ولی امید به عفو دارد می‌گوید این گناه صغیره است مثلاً. بنابراین که

خب این فرمایش این دو علمین ببینیم می‌توانیم تصدیق کنیم.

اما فرمایش اخیر محقق داماد قدس سره، این که فرموده ما علم نداریم حالت الان ما را دارد حساب می‌کند. عصر غیبت است و ما سر و کارمان با روایات است و خبر واحد است و این‌ها. اما در شریعت اسلام، فی کل زمانه و اطواره که نمی‌توانیم بگوییم علم نداریم و برای بندگان خدا علم حاصل نمی‌شود. خب ان شاء الله آن‌هایی که در اعصار ائمه علیهم السلام بودند مثل زراره، مثل این‌ها خب سلمان و این‌ها خب چی بوده؟ خب می‌روند از امام می‌پرسند می‌توانند یقین پیدا کنند. راه علم مفتوح است، فرض این است. ان شاء الله بعد از عصر حجت هم یعنی ظهور آن بزرگوار صلوات الله علیه هم خب باز راه مفتوح می‌شود و می‌شود علم صد درصد پیدا کرد که صغائر چیه، کبائر چیه. این مال حال فعلی ما است، این که ملاک نیست برای رفع اشکال.

و اما این فرمایش آقای نائینی قدس سره که نقض را جواب دادند به این که مال مادام العمر است، مال تمام عمر است. آن هم به خدمت شما عرض شود که خیلی از نفوس هستند که اطمینان دارند که تا آخر ان شاء الله کبائر انجام نمی‌دهند. و این اطمینان حاصل است. مثلاً محاسبه عقلی کردن با اطمینان منافات ندارد. مثلاً همه ما الان اطمینان داریم که این جا نشستیم. خب یک احتمال عقلی هست که الان یک زلزله ده ریشتری بیاید همه را کن فیکن بکند ولی این احتمال به حدی زعیل است ولو عقلی برهانی بر علیه آن نداریم. یا انسان اتومبیل سوار می‌شود خب ممکن است آن وسطه سخته بکند یکهو همه چیز ... خلبان ممکن است دو تا هم باشد یکهو سخته بکنند هواپیما چی بشود. این‌ها اطمینان حاصل است. بله خود آن خلبان اگر می‌بیند طپش خاصی برای قلبش پیدا شده سوار نمی‌شود چون آن جا اطمینان ندارد. یا اگر یک زمانی گفتند یا شواهدی و قرائنی ولو ظنیه هست که بله یک چنین احتمالی است که یک چنین زلزله این چنانی خواهد آمد مردم دیگه توی خانه‌هایشان نمی‌خوابند، توی خیابان می‌آیند می‌خوابند. من یادم هست یک وقتی یک سال در بعضی شهرها مردم خیمه زده بودند توی حیاط زندگی می‌کردند چون احتمال آمدن زلزله یک احتمال معتمد بهی بود چون یک لرزه‌هایی وجود داشت احتمال می‌دادند چی باشد اصلاً توی ساختمان نمی‌رفتند. اگر هم یک کسی می‌خواست برود توی اتاق یک لباسی چیزی بردارد بدو پیر بیرون. این جور. پس اطمینان حاصل است برای خیلی‌ها که این صغائر و کبائر را انجام نمی‌دهم. اطمینان دارد که تا آخر عمرش مثل بعضی گناهان، مثلاً اطمینان دارد که تا آخر عمرش لواط نمی‌کند. زنا نمی‌کند. دعا کرده، یا قتل نفس محترمه نمی‌کند. ربا نمی‌خورد.

سؤال: ...

جواب: مگر لغو بشود. پس آن جا هم لغو می‌شود. چون اطمینان دارد جرأت پیدا می‌شود. می‌گوید خدا فرموده دیگه، من هم که اطمینان دارم آن جاها را انجام نمی‌دهم، این هفت تا است، به خصوص اگر شما کبائر را بگویید هفت تا است.

بله روی آن قولی که می‌گوید همه کبائر و صغائر نسبی هستند. خب حالا طبق آن اصلاً

معنای آیه چه جور می‌شود. چون ما صغیره‌ای داریم. هر گناهی دست روی آن بگذاری هم صغیره هم کبیره.

سؤال: حضرت استاد یک جواب دیگری غیر از این دو تا جواب محقق داماد و خود آقای نائینی که بهتر است. این جواب می‌شود به این مناقشه به وسیله آیه تکفیر داد که اصلاً آیه تکفیر می‌فرماید «إِنْ تَجْتَنُّوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ...» یعنی عمل اجتناب از کبائر را که خودش عملی اختیاری است در خود شریعت به عنوان عامل تکفیر بعضی از گناهان دیگر قرار داده، این فرق می‌کند با این که ما بگوییم خدای متعال می‌فرماید من شریعتم را بستم من البدو الی الختم تمام. اما حالا من تعذیب نمی‌کنم به این شریعت «ما کُتِبَ» معذبین

جواب: این جا هم فرموده نمی‌کنم. فرموده اگر از آن هفت هشت تا اجتناب بکنید غیر آن‌ها را عذاب نمی‌کنم.

سؤال: حضرت استاد فرقی این است؛ یک وقت مجلس شورا می‌آید قانون را تصویب می‌کند بعد می‌گوید این قانون را من هیچ وقتی به آن نمی‌نهم هر کسی خواست زیر پا بگذارد، هر کسی خواست زیر پا نگذارد. این یک وقت است.

جواب: نه نگفته....

سؤال: یک لحظه عرض کنم حاج آقا. یک وقت هست مجلس شورا یک قانونی را وضع می‌کند اما برای این... برای این که مثلاً... مثل نمره منفی توی راهنمایی رانندگی می‌گوید هر کسی این کار را بکند نمره منفی دارد اما اگر شش ماه مثلاً آن کار را نکند که خود این نکردن عمل اختیاری مثل «إِنْ تَجْتَنُّوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ» که در شریعت خودش گنجانده شده، این را باعث تکفیر قرار می‌دهد. یعنی چی؟ یعنی این طور نیست که شریعت را لغو کرده باشد. جزیی از شریعت را اتفاقاً وضع کرده به عنوان عامل تکفیر، نه این که شریعت را وضع کرده بعداً گفته من تعذیب نمی‌کنم تا بگویند پس شریعت را آمدی پامال کردی. مخالفت با حکمت شریعتی کردی. این جا هم می‌گوید «إِنْ تَجْتَنُّوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ...» ...

جواب: ببینید حرف این است که برای تارکین کبائر صغائر حرام هست یا نیست؟ حرام است. برای تارکین کبائر صغائر حرام است و حال این که بعد این که فرضاً این که تارک کبائر است خدا هم فرموده دیگه من عذاب نسبت به صغائر نمی‌کنم. این جا چه جور جمع می‌شود....

سؤال: ...

جواب: برای این افراد....

سؤال: فرمودید اخبار نفی تعذیب. ... خب این اخبار نفی تعذیب چطور با لغویت

جواب: لغویت حکم برای این آدم‌ها.

سؤال: عیبی ندارد استاد خود این انسان‌ها جزوی از عمل که باعث تکفیر آن صغائر انجام شده را انجام دادند. آن چیه؟ خودش اجتناب از کبائر است. این هیچ لغویتی ندارد در عالم

عقلاء هم امثالش خیلی هم زیاد است اصلاً هم ربطی به حرف ما ندارد.

جواب: کو؟ یک دانه‌اش را بیاورید....

سؤال: همین که عرض کردم.

جواب: نه آقای عزیز آن که این جور نیست که شما می‌فرمایید. مثالی که شما می‌زنید مثل این می‌ماند که مجلس شورای اسلامی بگوید آقا از چراغ قرمز و این‌ها باید عبور نکنید. بعد قانون بگذارد بگوید کسانی که از فلان چهار راه مهم شهر اگر آن جا مراعات کردند بقیه جاها اگر مراعات نکردند نمی‌خواهد جریمه‌شان بکنی.

سؤال: نه، حضرت استاد الان...

جواب: گفته اگر اطراف حرم مراعات کردند حالا جاهای دیگه نکردند نمی‌خواهد جریمه بکنی. می‌گوید آقا پس برای آن جاها لغو است. این حرف شما مثل این می‌ماند.

سؤال: نه، حرف ما مثل این می‌ماند. برای مجرمین یک قانون حبسی را وضع می‌کنند ده سال، بیست سال. می‌گوید اگر خود شما این ده سال، بیست سال فعلیت دارد برای شما این حکم. این عملی که انجام دادی این حکمش فعلی است اما اگر فلان عمل را انجام بدهی باعث بخشودگی می‌شود. کدام یک از عقلاء می‌آید بگوید که این جا اخبار به نفی تعذیب با حکمت جعل شریعت ناسازگاری دارد. هیچ کس نمی‌گوید، چرا؟ چون می‌گوید خود این عملی که باعث تکفیر شده جزوی از شریعت است. این خیلی فرق می‌کند با آیه نفی تعذیب که خدا می‌گوید همه عذاب‌ها وجود دارد، همه احکام بسته شده همین جا من دوست دارم تعذیب بکنم.

جواب: ببینید یک ذره فرق می‌کند اما این فارق نیست. حالا چون وقتی که می‌گوید از این اجتناب کنید از این می‌بخشم، این خودش تأکید می‌کند بر این که و تشویق می‌کند که از کبائر اجتناب بکن. علاوه بر این که نهی دارد خودش، این هم تشویق می‌کند بابا ... که از این جا راحت بشوی. این فایده را دارد اما این لغویت حکم را در این جا از بین نمی‌برد

و صلی الله علی محمد و آل محمد.